بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 22 اسفند 1390.

بحث سر این بود که موافقت و مخالفت عامه که مرجّح است. موافقت همه عامه مراد است موافقت بعض مراد است و این بعضی که موافقت و مخالفت نسبت به او سنجیده می شود چه بعضی هستند. آن احتمالات علی القاعده ای را بر اساس محتملاتی که در وجه ترجیح به مخالفت عامه بود ذکر کردیم. عمده بر مبنای بحث تقیه باید مطلب را دنبال کرد. ما بر مبنای تقیه عرض کردیم که تقیه انواع و اقسام می تواند داشته باشد. تقیه ای که به عنوان جهت صدور مطرح است گاهی اوقات امام علیه السلام به خاطر حضور من یتقی منه فی المجلس صدور حکم برای بیان حکم واقعی نبوده است. گاهی اوقات به خاطر اینکه اداء این حکم برای امام علیه السلام مشکل ساز بوده است و گاهی اوقات اداء آن برای راوی مشکل ساز بوده است. به هر حال اینها با هم دیگر فرق دارند. و ببینیم از ادله اثباتی کدام یک از این معانی استفاده می شود؟ مرحوم شیخ انصاری در ادله اثبات می فرمایند که ظاهر روایات این است که موافقت جمیع عامه ولو جمیع عرفی. یعنی معظمی که عرفا استغراق عرفی با آن صدق کند ملاک است. بعد خب این اشکال را مطرح می فرمایند که در مقبوله عمر بن حنظله خب بعد از اینکه موافقت عامه و مخالفت عامه را مطرح می کند می گوید

جُعِلْتُ فِدَاكَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهَا بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً- قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمْيَلُ حُكَّامُهُمْ وَ قُضَاتُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَرِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكَّامَهُمْ وَ قُضَاتَهُمُ

می گوید ذیل فرض گرفته است که هر دو خبر موافق عامه هستند. اگر موافقت مراد موافقت با کل عامه باشد، چطوری می شود هر دو خبر موافق با کل باشد؟ پس پیدا است که مقسم اعم از موافقت با کل و موافقت با بعض است. به بعضی از فروض آن موافقت بعض است مورد سؤال راوی قرار گرفته است که هر دو خبر موافق عامه هستند به اعتبار اینکه یک عده ای از عامه موافق یک خبر هستند و عده ای دیگری از عامه موافقت خبرهای دیگر هستند. خب این مرحوم شیخ علیه الرحمه می فرمایند که ظهور آن موافقا للعامه، در استغراق عرفی از ظهور ذیل قوی تر است. باید در ظهور ذیل تصرف کرد فان وافقهما الخبران جمیعا را بگوییم که اگر هیچ یک از این دو خبر دارای این مرجّح نباشند. اینگونه بیان کنیم. خب ببینید بحث سر این است که آیا لفظ ذیل، کشش این معنا را دارد یا ندارد؟ فان وافقهما الخبران جمیعا چند جور می شود معنایش کرد. ببینیم این معناهایش یکی اینکه مراد از وافقهما الخبران جمیعا یعنی هر دو مخالف عامه باشد. وافقهما را یعنی خالفهما معنا کنیم. این که معنا نمی شود کرد. وافق العامه هر دو خبر را یعنی هر دو خبر موافق عامه باشد. موافق را به معنای مخالف بگیریم خب این معنا که معقول نیست.

سؤال:

پاسخ: وافقهم الخبران. به نظرم عبارت اینجا باید اشکال داشته باشد. حالا اگر وافقهما هم مراد کتاب عامه باشد. یعنی هر دو موافق کتاب هستند و هر دو موافق عامه هستند. اشکال ندارد نکته ای که می خواهم بگویم مشترک است.

مرحوم شیخ وافقهما را به خصوص هما اگر باشد که دیگر روشن تر است. چون وافق را اگر به معنای خالفَ بگیریم، خب اصلا معنا ندارد. به خصوص در مورد وافق الکتاب که به معنای خالف الکتاب که نیست. آن طرفش که قطعا اینگونه نیست. یک نقل دیگر این است که وافق را بگوییم به معنای سازگاری. یعنی عدم المخالفه. خبر اصلا عامه نسبت به اینها ساکت باشند. خب اگر اینگونه باشد مطلب درست می شود یعنی هر دو عامه نسبت به اینها سکوت دارند ولی بحث این است اگر عامه سکوت دارند و این مطلب در میان عامه مطرح نیست مرجّحی که بعد امام علیه السلام می فرمایند ینظر الی ما هم الیه امیل، قضاتهم و حکامهم، این قضات و حکام بر طبق چه چیزی دارند فتوا می دهند؟ چیزی که اصلا مطرح نیست در فقه شیعه. اصلا میلشان میل فقها و حکام و قضات فرض به مطرح بودن در فقهشان است. اگر اصلا در فقهشان مطرح نیست نمی دانم اینکه نمی شود که. چطوری اصلا این عبارت را مرحوم شیخ علیه الرحمه معنا می کند که بخواهد آن مشکل را حل کند. حالا ما بعدا بر می گردیم ببینیم می توانیم یک جوری این مشکل را حل کنیم یا خیر.

خب اما به نظر ما اساسا با توجه به اینکه قبلا این بحث را کردیم این به تقیه مرتبط هست. این استظهاری که مرحوم شیخ فرمودند که این روایت موافقت با کلّ را مراد هست همچین استظهاری نمی شود کرد. به نظر می رسد که مراد از عامه یعنی عامه ای که زمینه تقیه امام علیه السلام به طور متعارف از اینها وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: یعنی همین که با توجه به اینکه قرار شد مراد از ما خالف العامه نکته اش، نکته تقیه باشد. نکته تقیه خود همین تعیین کننده این است که مراد از عامه، من یتوقع الاتقاع منه است.

این مرحوم صاحب اوثق الوسایل هم همین را می گوید. ایشان می گوید بنا به این احتمال که ملاک تقیه باشد ظاهرا مراد من یظنّ التقیه منه است.تعبیر مرحوم صاحب اوثق الوسایل این است که من یظنّ التقیه منه. این با آن تعبیری که ما می گوییم، تعبیرمان یکی است حالا یظنّ معنا کنید یا بگویید که آن که زمینه نوعیه اتقا از او هست یعنی آن که نوعا حالا ظنّ نوعی است که از آن تقیه حاصل شود. اینگونه تعبیر کنیم. دیگر کل لازم نیست. فقط اینجا یک نکته ای مطرح است که آن این است که آیا تقیه ای که اینجا مطرح هست، تقیه امام علیه السلام به خاطر وجود من یتقی منه فی المجلس است؟ این جنبه تقیه است یا تقیه به اعتبار اینکه راویان می آمدند روایت را نقل می کردند و اداء روایت مشکل ساز بوده است حالا یا بر امام علیه السلام یا بر راویان کدام یک از این اقسام تقیه به عنوان مرجّح در روایات ذکر شده است؟ من تصور می کنم اگر گفتند که خذ بما فیه خلاف العامه، ظاهر خذّ ما فیه خلاف العامه یعنی عامه ای که تو مخاطب با او مشهور هستی.و نه عامه ای که من متکلم با آن مشهور هستم. من تصور این چنینی دارم. اگر مثلا گفتند که مثلا ما نقد رایج معامله کن. مراد از نقد رایج یعنی نقدی که رواج دارد در نزد مخاطب که می خواهد به این عمل کند. یعنی آن کسی که دارد عمل می کند فکر می کنم مراد باشد و تصور می کنمروی همین جهت فکر می کنم عمدتا تقیه به اعتبار جایی است که مخاطب می خواهد این را ادا کند. حالا تقیه بر امام یا بر مخاطب خیلی مهم نیست. یعنی در زمان اداء امام علیه السلام ظرف او را در نظر می گیرد می بیند که این زمان تقیه است. البته توجه فرمایید چون ادای از جهت زمانی مرادم عمدتا نیست چون مخاطب ما معلوم نیست که کی ادا کند. ممکن است الآن ادا کند ممکن است ده سال بعد ادا کند ممکن است بیست سال بعد. عمدتا مکان اداء است. ببینید راویان ما معمولا کوفی بودند. این ها می آمدند در مدینه معمولا برای حج می آمدند حالا یا امام علیه السلام خودشان حج مشرف شده بودند و در ایّام حج در مکه، منا و جاهای مختلفی که امام علیه السلام حضور داشتند خدمت امام می رسیدند یا نه، امام حج مشرف نمی شده است راوی بعد از حج می رفته است مدینه خدمت امام علیه السلام آن روایت را تحمل می کرده است. و اینها به طور متعارف دیگر همان مکه و مدینه شروع نمی کردند حدیث نقل کردند. بر می گشتند در شهر خودشان که محل استقرارشان که کوفه باشد آنجا حدیث را نقل می کردند. به طور متعارف این راوی های ما اینگونه بودند که نقل حدیثش، حالا بحث نقل حدیثشان هم نیست.

سؤآل:

پاسخ: می شده است من متعارفش را می گویم آن شکل عمده شکل متعارف شکل آن که زمینه غالبیه که این روایات ظاهرا ناظر به آن زمینه معقول و متعارف است، این بوده است می گوید شما وقتی کوفه رفتی می خواهی آنجا این روایت را عمل کنی می خواهی نمی دانم یا جاهایی که حالا یک موقعی است که راوی خودش به خصوص این مطلب را در نظر بگیرید دو روایت به راوی که رسیده است بحث اخبار علاجیه است دیگر. کجا معمولا این روایت را می خواهد عمل کند؟ فرض کنید روات ما که معمولا کوفی هستند، تصور می کنم که می گوید

دو تا روایت هست کسی که می خواهد به این روایات عمل کند غیر از راویان آن روایت های متعارض هست. کسی که می خواهد عمل کند می گوید نگاه کن ببین مخالف عامه اینها کدام است. حالا آن مخالف عامه ای که در آن روایت هست با فتوای مخاطبش نه اشتباه کردم من استظهاری که می خواستم بگویم این استظهار درست نیست. چون خذ بما فیه خلاف العامه یعنی کسی که می خواهد دو خبر متارض را با هم جمع کند. یکی را بر دیگری ترجیح دهد. آن که این جا که اصلا زمان تقیه نیست. آن زمینه تقیه مال آن دو روایت متعارض است. آن روایت متعارض، راوی هایش غیر از راوی اخبار علاجیه است. ببینید من تصویرم این بود می گفتم که آن کسی که ما دو تا روایت متعارض داریم. فرض کنید محمد بن مسلم یک روایت نقل کرده است و زراره یک روایت نقل کرده است. اینها تحمل کرده اند ادا هم کرده اند. عمر بن حنظله این دو روایت را دریافت کرده است. عمر بن حنظله می گوید من که دریافت کردم کدامیک از دو خبر را اخذ کنم؟ امام علیه السلام می فرماید که خذ بما فیه خلاف العامه.

سؤال:

پاسخ: فرض کنید اینگونه ما در نظر بگیریم بگوییم این ناظر به فروض متعارف است. می گوید که شما به هر حال دو راوی بر شما روایت نقل کردند. ببین آن موقعی که شما تحمل دارید می کنید این روایت را نه زمانی که شما می خواهید ادا کنید. اصلا مفروض نیست که شما روایت را دارید می خواهید ادا کنید ممکن است اصلا ادا هم نکنید. موقعی که شما روایت را دریافت کردی دو تا روایت متعارض را دامشان مخالف عامه هستند؟

سؤال:

پاسخ: تحمل راوی دو تا خبر متعارض، یعنی کسی که دو خبر متعارض را دریافت می کند با ادا آنها یکی می شود. دقیقا بازگشت می کند به همان مطلبی که

سؤال:

پاسخ: بله متعارف قضیه را می خواهم بگویم. متعارف را کسی مثل عمر بن حنظله و امثال اینها که با چند واسطه که

می خواهم چیزهای متعارف قضیه را بگویم. فرض معمولش این است که فرض کنید یک عمر بن حنظله ای وجود دارد این یک روایت محمد بن مسلم در اختیارش هست و یک روایت زراره. و همین ها مرادم این است که نکته بحث این است که فتوای ابو حنیفه ای که محمد بن مسلم و زراره با او مشهور هستند را در نظر بگیریم یا فتوای مالک را که امام با او مشهور است.

سؤال:

پاسخ: نه من تقریبی که ابتدائا می خواستم بگویم دوباره زنده می شود. آن این است که ظاهر اینکه به عمر بن حنظله می گویند آن کسیکه فتوایش مخالف عامه است، یعنی مخالف عامه در نزد شما.

سؤال:

پاسخ: بنابراین چون تحمل عمر بن حنظله همان ادا آنها هست یکی است مشکل ساز نیست. بنابر این باز نتیجه بحث این می شود که باید زمان یعنی فقیه مطرح در نزد مخاطبین امام علیه السلام را مطرح کرد نه خود امام علیه السلام. من تصور می کنم که آن کسانی که روایت را ادا کردند و به عمر بن حنظله رساندند. در نتیجه حالا چیز خارجی اش این است که راویان ما که معمولا راویان کوفی هستند باید فتوای فقهای کوفه و امثال آنها را در نظر گرفت. مثلا فتوای ابو حنیفه قاضی شیبانی قاضی ابو یوسف و امثال اینها را باید در نظر گرفت.

سؤال:

پاسخ: نه به اعتبار تحمل عمر بن حنظله به اعتبار اینکه من می گفتم که عمر بن حنظله این وسط چه کاره است؟ امام علیه السلام که نسبت به عمر بن حنظله تقیه نکرده است. بعد متوجه شدم که تحمل عمر بن حنظله اداء محمد بن مسلم و اداء زراره است. این دو تا با هم دیگر یک چیز می شود.

سؤال:

پاسخ: همین را می خواهم بگویم از ظهور این روایت همین مطلب در می آید. ما می خواهیم بگوییم که ظهور این خذ بما فیه خلاف العامه، یعنی اینکه آن چیزی که شما مخاطب که معمولا کوفی هستید این از خودش کشف می شود که امام علیه السلام ملاحظه مخاطبین را می کردند و عملا هم همین جور است یعنی می دانید نکته ای که هست این است که معمولا اولا راویان ما راویان عمده ما که روایت را نقل می کردند نمی آمدند در حضور حکام و من یتقی منه رسمی از امام علیه السلام سؤال کنند.

سؤال:

پاسخ: نه توجه فرمایید یک چیزی در پرانتز بگویم، نمی خواهم بگویم که تقیه به خاطر مخاطبین هست. یا به خاطر خود امام علیه السلام. ممکن است تقیه به خاطر خود امام علیه السلام باشد. ولی تقیه به اعتبار این است که در زمانی که راویان می روند آن مطلب را نقل می کنند نقل روایت مشکل ساز است. نه مجلس صدور روایت.

سؤال:

پاسخ: طبیعتا عامه آن زمانی که این روایت دارد ادا می شود.

سؤال: بنابر این اگر ما یک روایتی داشتیم یکی موافق عامه کوفه بود و یکی موافق عامه مدینه شما می فرمایید اصلا موافق عامه مدینه آن موافق عامه که امام می گفت نیست

پاسخ: بله بله. آن ظاهر بدوی روایت این است مگر قرینه بر خلاف داشته باشیم حالا من می خواهم صحبت کنم

سؤال:

پاسخ: فرض کنید حفظ نفس امام علیه السلام هست به خاطر اینکه این روایت را می رفتند در کوفه پخش می کردند و این روایت که بر خلاف فتوای ابو حنیفه بود برای امام علیه السلام در مدینه مشکل ساز می شد. بحث این است مهم این نیست که عرض کردم این است که وجه صدور چند شقی که ثبوتا کردم برای روشن شدن این است که وقتی بحث اثباتی می کنیم صور مختلفش روشن می شود.

سؤال:

پاسخ: خب این هم نکته ای است که در واقع آنها خودشان مثلا مستقیم می رفتند می گفتند که کدام یک از این روایت ها صحیح است و کدام یک ثقیم است.

در مدینه و مکه شیعه خیلی نادر بوده است.

سؤال:

پاسخ: میمون قدّاح مطرح هست. معروف بن خربوذ در مکه بوده است. تک و توک در مکه بوده اند. ولی مثلا معروف بن خربوذ که بیشتر جنبه هایش به عنوان یک فقیه امامی مطرح نیست. چون نصابه بوده است مورّخ بوده است کتاب اغانی ابو الفرج از او خیلی روایت نقل کرده است. چیزهای مربوط به عهد جاهلی و داستان های مربوط به چیزهای جاهلی و چون به هر حال جنبه نصابه داشته است.

سؤال:

پاسخ: نه اصحاب اجماع است ولی مرادم این است که آن هم کسی نبوده است که از او استفاده کند. هر استفاده می کرده از او سؤال می کردند که مثلا ایام عرب چه شکلی است. سؤالات فقهی به آن معنا از او نمی کردند. بگذریم.

خب بحث سر این است که خب حالا ما می گفتیم که ظاهرا مراد از موافقت عامه، موافقت مثلا با فقهای کوفه است. بحث این است خب این روایت عمر بن حنظله را شما چه کار می کنید؟ بعد می گوید فان وافقهما الخبران. اگر هر دو خبر موافق عامه باشند. عامه را هم که معنا کردید که عاه مثلا فقهای کوفه. می گوید هر دو خبر موافق فقهای کوفه باشند. آن مشکل را چه شکلی شما خب مشکل را برطرف می کنید. فکر می کنم که ما این سؤالی را که طرح کردیم هم نسبت به مرحوم شیخ و هم نسبت به تفسیری که ما کردیم در هر دو قابل جواب است. حالا مرحوم شیخ آن جوابی که فرمودند جواب ناتمامی است ولی مطلب مرحوم شیخ را می شود پاسخ داد. حالا چه موافقت عامه را به معنای موافقت با کل عامه بگیریم و چه موافقت عامه را به معنای موافقت با عده ای از عامه بگیریم که امام علیه السلام یتّقی منه باشد هر دو قابل پاسخ است. توضیح و ذلک اینکه اینکه ما می گوییم مراد از موافقت، موافقت با کل عامه است نه اینکه عامه وضعا وضع شده است برای کل عامه نه. وقتی شما گفتید که فلان چیز با عامه موافق است. اطلاق قضیه اقتضا می کند که با همه آنها موافق است. موافقت فی الجمله با عامه مخالف اطلاق قضیه است. شما فرض کنید ما می گوییم که بابا این حرفی که شما می زنید مردم با این موافق نیستند یعنی مردم یعنی چه؟ یعنی کل مردم. این لازمه اطلاق قضیه است. ولی اگر ما گفتیم که دو تا نظریه اینجا هست مردم با این دو تا نظریه موافق هستند مراد چه می شود؟ یعنی یک عده ای با این موافق هستند و یک عده ای با این موافق هستند. به دلیل اینکه نفس موافقت با عامه که اقتضا نمی کرد مخالفت با کل آن. این قرینه است وقتی گفتیم هر دو قول موافق عامه است و متعارض هستند با هم معنایش این می شود که بعضی هایشان با این موافق هستند و بعضی هایشان با آن موافق هستند. و این اصلا تنافی با صدر ندارد. مرحوم شیخ کأنه تنافی با صدر گرفته است یک جوری خواسته است اینها را با هم جفت و جور کند. صدر موافقت با کل عامه به اعتبار اطلاق بود. ذیل وقتی فرض کرده است هر دو موافق با عامه هستند. وقتی متعارض هستند هر دو موافق عامه یعنی بعضی ها موافق با این هستند بعضی ها موافق با آن هستند. قهرا همین می شود دیگر هیچ منافاتی با صدر هم ندارد. این

سؤال:

پاسخ: بعد راوی می گوید که اگر بعضی ها با این موافق هستند و بعضی ها با این موافق هستند

سؤال:

پاسخ: نتیجتا همان فرمایش شیخ می شود. بعضی ها با این موافق باشند بعضی ها با آن موافق باشند یعنی اینکه آن مرجّح وجود نداشت.

سؤال:

پاسخ: می گوید اگر این چیزی که از اطلاق قضیه استفاده می شد که همه با یکی از آنها موافق باشند. همه با هر دو موافق هستند یعنی یک عده با این موافق هستند یک عده با آن موافق هستند. یعنی مرجّح قبلی وجود نداشت. این در واقع ممکن است این را به عنوان توجیهی بر فرمایش مرحوم شیخ قرار بدهیم. چون شیخ فرمایش که یک نوع اندماج دارد. این را اگر تفسیری برای فرمایش مرحوم شیخ قرار دهیم که در واقع اینکه می گوییم مرجّح وجود ندارد به این معنا چون تفسیر هایی که قبلا عرض کردم اصلا منطقی نبود و اینها. به این بیان بگوییم که اینکه فرمودند مرجّح وجود ندارد چون مرجّح موافقت با کل است. اینکه می گوید فان وافقهما الجمیعان یعنی اگر بعضی هایشان با این موافق هستند و بعضی ها با آن موافق هستند یعنی آن مرجّحی که قبلا ذکر کردید وجود ندارد. یعنی مرجّحی که موافقت کل با یکی باشد در هیچ کدامشان موجود نیست. خب حالا من خیلی اصرار ندارم فرمایش شیخ را بگویم مراد این مطلب هست ولی مطلبی که مرحوم شیخ دنبالش است با این توجیه که عرض می کنم قابل تفسیر است و کاملا هم توجیه منطقی و معقولی هست. این بنا بر فرمایش مرحوم شیخ که صدر را به معنای مرجّحیت با کل گرفته است. اما بنا بر تفسیری که ما می کردیم. ما که گفتیم مراد از مرجّحیت مرجّح نسبت به مخاطب است آن هم به جهت اطلاق می گفتیم. می گفتیم ظاهر قضیه وقتی می گویند که فلان چیز اگر مطابق با وافق العامه یعنی عامه ای که شما با آن سر و کار دارید. اولا چند تا جواب روی مبنای ما هست. اینکه موافق با همه اولا یک نکته ای اینجا عرض کنم ممکن است دو تا روایتی که اینجا وجود داشته باشد، آن دو روایت راوی هایش مال دو مکان باشند. یکی مال مثلا کوفه باشد و یکی مال مدینه باشد مثلا. ابتدائا یک پاسخ این است. اگر یکی مال کوفه باشد و یکی مال مدینه باشد کاملا تصویر دارد. این یکی مطابق با فتوای فقیه خودش است و آن یکی هم مطابق با فتوای فقیه خودش است. وافقهما الجمیع یعنی هر کدامشان مطابق آن فتوایی که

ابتدائا این هست که اصلا یک شبهه خیلی مهمی نیست. شما استظهار کردید که مراد از موافقت، موافقت با فقیه عند المخاطب است. فقیه عند المخاطب ممکن است مختلف باشد بنابر این ممکن است ... . ولی ممکن است اینها اینگونه اشکال شود که متعارف فقهای ما کوفی بودند. و متعارف فقهای ما فقهای آنها یکی بوده است. بنابر این باید بگویید که این ناظر به یک فرد نادری هست و امثال اینها. خب خیلی بعید است شما بگویید این فقط ناظر به آن جایی است که یک فقیه آن مال کوفه است و یک فقیه آن مال مدینه است اینها خیلی بعید است مثلا. ممکن است جواب داده شود که حمل مطلق بر فرد نادر بعید است. اما تعرض به حکم فرد نادر که بعید نیست. اینجا عمر بن حنظله می خواهد جمیع صور مسئله را استقصا کند. هم صور های اصلی، صور اصلی اش را که ذکر کرد. حالا می گوید اگر یک فرد نادری پیش آمد، مخاطب یک روایت عامه ای که مخاطبشان بودند یک گونه بودند. عامه ای که مخاطب یک روایت دیگر بودند یک گونه دیگری بود. حالا حکمش را بیان فرمایید. امام علیه السلام می گوید نگاه کن ببین که حکام و قضات نسبت به کدام یک از اینها.

سؤال:

پاسخ: اگر فرض این است که یکی از آنها مطابق فتوای ابو حنیفه است و یکی مخالف فتوای ابو حنیفه است. این است که با صدر معلوم شد. حالا می گوید فرد نادر را مطرح می کرد. حالا اگر اینگونه نبود. یکی از آنها راوی اش کوفی بود و فتوا مطابقف فتوای کوفه بود. یکی از آنها راوی بصری بود مطابق با فتوای فقیه بصره بود. خب چه می فرمایید؟ این هم یک جور. حالا این را وقت گذشته است. من فکر می کنم که این یک پاسخی هست که راه حل را می شود چیز کرد ولی یک پاسخ دیگر این است که ما ممکن است بگوییم به قرینه اینکه سؤال از فرد نادر نباشد یک جنبه دیگر را در نظر بگیریم. اگر یکی از فقهای آنها یکی از فتواها به اعتبار فقیه مخاطب مطابق بود یکی از آنها به اعتبار فقیه امام علیه السلام. ما گفتیم که تقیه انواع و اقسام دارد. تقیه ممکن است به اعتبار زمان ادا روایت باشد ممکن است به اعتبار صدور روایت از امام علیه السلام باشد. چرا شما اصرار دارید حتما تقیه را به اعتبار مخاطب بگیرید؟ بله ظهورش این معنا است قبول داریم که ظهور بدوی اش این است. ولی این ظهور در جایی است که بر خلافش قرینه ای نباشد. آن ظهور را شما قرینه بگیرید که می گوید اگر در یک جایی هر کدام به یک اعتباری موافق عامه بود. حالا ادامه بحث باشد فردا. این بحث خیلی بحث مهمی است اگر خوب منقّح شود و پاکیزه شود من خیلی گشتم مطلب گیر نیاوردم. حالا بگردید در کلمات فقها و اصولیون ببینید اصلا متعرض این مطلب درست و حسابی شده اند. آن که من دیدم متعرض شده است مرحوم شیخ در رسائل بود آقایان دیگر اصلا طرح نکرده اند بحث را. من پیدا نکردم حالا بگردید اگر این بحث را یک چیزی پیدا کردید که من استفاده کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد